

## بحشی در اشعار و افکار رود کی

سخنرانی  
آقای هادی حائری

بنده فقط باید مقداری از اشعار این شاعر بلند پایه را خوانده باشم. بنابراین ابتدا بقطعه‌ای از آن استاد می‌کنم که می‌فرماید:

چهار چیز مر آزاده را زغم بخرد      زن درست و دل پاک و خوی نیک و خرد  
کسی که ایزدش این چار چیز روزی کرد      سزد که شاد بود جاودان و غم نخورد  
در جای دیگر هم معنی خرد را بدینگونه می‌فرماید:

این جهان را نگر بچشم خرد      نه بدان چشم حس که مینگری  
همچو دریاست از نکو کاری      کشتیمی ساز تا بدان گذری

چون چشم حس و ظاهر غیر از چشم دل و خرد است:

چشم جان و چشم دل جز این حس است      هر که این هر دو ندارد مفلس است  
چشم آخر بین نبیند غیر راست      چشم آخر بین غرور است و خطاست  
بلی بصر غیر از بصیرت است.

چگونه میشود بیان بنده در باره استادی گذرنده کننده دوباره زبان پارسی  
و سرسلسله ادبای ایران است رسا باشد، در صورتیکه شعرای بلند پایه معاصر او و متأخر  
از او مانند شهید بلخی و عنصری و دقیقی و سوزنی نیز در این مورد خود را عاجز می‌شمرند.  
مثلاً شهید بلخی می‌فرماید:

سخن مانند شعر شعرا      رود کی را سخنش تلوثی است  
شاعران را خه و احسنت مدیح      رود کی را خه و احسنت هجی است

یعنی مرتبه رود کی مافوق مدیح و مبالغه‌است و سخن رود کی همسنگ و تنالی  
تلو نبی یعنی قرآن است .

عنصری میگوید :

غزل رود کی وار نیکو بود      غزلهای من رود کی وار نیست

اگر چه بکوشم بیاریک و هم      بدین پرده اندر مرا بار نیست

دقیقی در مدح او میگوید :

کرا رود کی گفته باشد مدیح      امام فنون سخن بود ور

دقیقی مدیح آورد پیش او      چو خرما بود برده سوی هجر

یعنی من اگر بخوام مدح او را بکنم همچون زیره بردن بکرمان است و خرما

بردن است به هجر .

سوزنی که خود استادی چیره دست در سخنست با شعار رود کی استشهاد نموده و یک

بیت او را چنانکه می بینیم تضمین کرده است :

در مدح تو بصورت تضمین ادا کنم      یک بیت رود کی را در حق بلعمی :

صدر جهان، جهان همه تار یک گشته است      بر ما همی ستاره روشن تو میدمی

این بلعمی همان بزرگ دودمان و رئیس وزرای نصر بن احمد بن اسمعیل پادشاه

سامانی است .

چون بحمد الله حظ کافی از بیانات وافی استادان مکرم نصیبمان شده و از طرفی

هم نظر بکمی وقت هست و بنده هم پیرو مولانائی هستم که راجع بوقت میفرماید :

هست صوفی صفا چون ابن وقت      وقت را همچون پدر بگرفته سخت

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق      نیست فردا گفتن از شرط طریق

بنابراین پس از عرض اخلاص بحضار معظم حسن المقطع را به قطعه‌ای از استاد

رود کی یاد آور میشوم که خطاب به راوی اشعار خود میفرماید که ای میج

اشعار مرا در مجالس بخوان از من قلب و فکر بگر و از نو ذکر و ذکر :  
 ای میج کنون تو شعر من از بر کن و بخوان از من دل و سگالش و از توتن و زبان  
 کوری کنیم و باده خوریم و بویم شاد بوسه زنیم از دو لبان پیریرخان  
 این که راوی عرض کردم برای اینست که شاعران و ادیبان پیشین هر یک  
 خواننده‌ای برای اشعار و مضامین خود داشتند که بوزن و آهنگ مخصوص ابیات  
 آنها را میخواند چنانکه همین استاد رودکی و نظامی گنجه‌ای و عنصری و مولانا  
 جلال‌الدین بلخی همه راوی داشتند . نظامی گنجه‌ای در مجلس ارسال شاه و اتابک  
 محمد جهان پهلوان میفرماید :

در آمد راوی و بر خواند چون درُ غزله‌ها کان بساط از گنج شد پر  
 بسی پالوده‌های زعفرانی به شکر خندشان دادم نهانی  
 گهی چون ابرشان گریه گشادم گهی چون گل نشاط و خنده دادم  
 نصیحت‌ها که شاهان را بشاید وصیت‌ها کز آن درها کشاید  
 شهنش دست بر دوشم نهاده ز تحسین حلقه بر گوشم نهاده  
 من از تمکین او جوشی گرفتم دو عالم را در آغوشی گرفتم  
 الی آخر

همینطور مولانا راویانی داشته که یکی از آنان حسام‌الدین چلبی است و مولوی  
 خود در باره او میفرماید:

ای ضیاء الحق حسام‌الدین بیدا قصه داود بر خوان و نیا  
 پیش من آوازه‌ها آواز خداست عاشق از معشوق حاشا کی جداست  
 در دهان تست این دم جام هو گوش میگوید که قسم گوش کو

و گوئی در این وقت که حضور مجلس آنست و دوستان جمعند روح این بزرگ  
 ادب یعنی رودکی را میبینم که پس از هزار و چند سال بنده را راوی خود خطاب میکند  
 و میفرماید آن شعری که برای این مجلس سروده است بعد از خیر مقدم بخوانم :

نیست شگفتی که رود کی بچنین جای  
مجلس باید بساخته ملکانه  
خسرو بر تخت پیشگاه نشسته  
یک صف میران و بلعمی بنشسته  
از کف تر کی سیاه چشم و پیری روی  
نوش کند شاد و اولیاش همیدون  
شادی بو جعفر احمد بن محمد  
عذر رهی خواست ناتوانی و پیری  
خیره شود بی روان و ماند حیران  
از گل و از یاسمین و لاله و ریحان  
شاه ملوک عجم امیر خراسان  
یکسو حران و پیر صالح دهقان  
قامت چون سرو و زلفکان چو چوگان  
گوید هر یک چو می بگیرد شادان  
آن مه آزادگان و مفخر ایران  
کو بتن خویشتم نیامده مهمان

این استاد سر آغاز سخن سرایان ایرانی یعنی ابو عبدالله جعفر بن محمد از زاد بوم رودک سمرقند، حکیمی است متکلم، ادیبی است معلم و علاوه بر اینها یکی از پایه گذاران بیانات عرفای متأخرین است که «میگوید و میآیدش از عهده برون».

اما حکیم و متکلم و ادیب و معلم است چنانکه اشاره میفرماید:

گر تو ادیبی همه مدایح او گوی  
ور تو خطیبی همه مناقب او خوان  
ور تو حکیمی و راه حکمت پوئی  
حکمت سقراط بین و دانش لقمان  
ور تو فقیهی و سوی شرع گرائی  
شافعی اینکت و بوحنیفه و نعمان  
جز بسزاوار میر گفت ندانم  
گر چه جریرم بشعرو طائی و حسان  
و همانطور که سلسله سامانیان خود را بپادشاهان ساسانیان اتصال داده بودند، این استاد هم آثار و ادبیات دوره ساسانی را با ادب عرب در قالب نظم در آورده و بقایای اشعار کلیله و دمنه او بهترین معرف این بیان است که حاوی برخی احادیث قدسی از قبیل «اطلبوا العلم ولو بالصین»، «طلب العلم فریضة»، «اطلبوا العلم من افواه الرجال» چنانکه در نظم کلیله میفرماید:

هر که نامخت از گذشت روزگار  
دانش اندر دل چراغ روشن است  
تا جهان بُد از سر آدم فراز  
هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار  
از همه بد بر تن تو جوشن است  
کس نشد از راه دانش بی نیاز

مردمان بخرد اندر هر زمان      راه دانش را بهر گونه زبان  
گرد کردند و گرامی داشتند      تا بسنگ اندر همی بنگاشتند  
وهمینطور این اشعار منسوب به ولای متقیان را که در مرثیه قتل عمّاریاسر در  
جنگ صفین بابنی امیه فرموده است :

الا ايها الموت الذی لست تارکی      أرحنی فقد افنیت کمال خلیل  
اراک بصیراً بالذین احبهم      کانتک تنحو نحو هم بدلیل

رودکی این مضمون را با تمهائی بر آن آورده است :

گوئی گماشته است بلائی او      بر هر که تو بر او دل بگماری  
آزار بیش زین گردون بینی      گر تو بهر بهانه بیازاری  
اما در قسمتی از بیانات عرفا که در تکمیل بیانات او ذکر کرده اند یکی دو مورد  
را که مخصوصاً مولانا از رودکی استقبال کرده خواننده شود مطلوب است .

رودکی میفرماید :

نگارینا شنیدستم بگناه محنت و راحت

سه پیراهن سلب بوده است یوسف را بعمر اندر

یکی از کیدشد پر خون دوم شد چاک از تهمت

سوم یعقوب را از بوش روشن گشت چشم تر

دلّم مانند بدان اوّل، تنّم مانند بدان ثانی،

نصیب آیا شود از و صلّم آن پیراهن دیگر؟

مولانا میفرماید :

مرا همچون پدر بنگر نه همچون شوهر مادر

پدر را نیک آگه دان از آن خود خواهی مضر

چو کّر و قرّ او دیدی توئی کّرار و شیر حقّ

چو بال و پرّ او دیدی توئی طیار چون جعفر

که داند گفت گفت او که عالم نیست جفت او

زیبدا و نهفت او جهان کور است و کیتی کر

بهترین موردی که مولانا با بیانات عرفانی خویش استقبال شایانی از چامه

مشهور رود کی نموده است، همان چامه «جوی مولیان» این استاد است که در جواب

آن مولانا میفرماید:

بلبل اندر گلستان آید همی	سرخ گل از بوستان آید همی
با خیال گلستانش خار زار	نرم تر از پرنیان آید همی
از در و دیوارهای کوی دوست	عاشقان را بوی جان آید همی
هر که میرد نقد پیش روی دوست	چون بمیرد در جنان آید همی
همچو جان اندر میان خون و پوست	بی نشان اندر نشان آید همی
همچو روغن در میان جان شیر	لامکان اندر مکان آید همی
بس کنم زیرا ز شرح مشکش	غیر ما را صد گمان آید همی
در بیان وصف آن کش شرح نیست	کی بجز گفتن از آن آید همی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی